

اولین روز مدرسه

هفت ساله بودم ؛ یک روز قبل از رفتن به مدرسه پدرم مرا به کناری کشید و گفت باید لباس مناسبی برای مدرسه داشته باشم ...

تا آن زمان من فقط یک پارچه ی بزرگ پتو مانند می پوشیدم که دور یکی از شانه ها پیچیده میشد و در کمرم سنجاق میشد ...

پدرم یکی از شلوارهای خودش را برداشت ، تا زانو قیچی کرد و به من گفت آن را بپوشم ؛ قد شلوار کاملا اندازه بود اما کمرش بیش از اندازه بزرگ بود ، پدرم با طنابی برایم کمر بند درست کرد ...
باید قیافه ی خنده داری پیدا کرده باشم اما هیچگاه کت و شلواری نداشته ام که از پوشیدن آن همان غروری را احساس کنم که هنگام پوشیدن شلوار کوتاه شده ی پدرم داشتم !!!

نلسون ماندلا